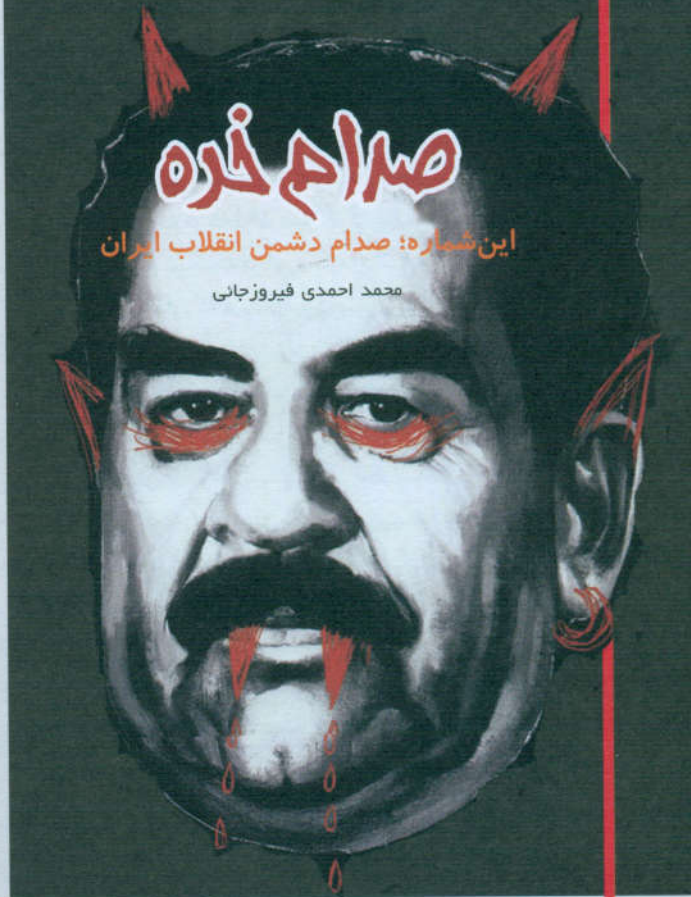


صدام خره

این شماره: صدام دشمن انقلاب ایران

محمد احمدی فیروزجانی



تولد ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در روستای العوجه تکریت در یک خانواده چوپان، این نقطه، سرآغاز یکی از خون‌خوارترین دیکتاتورهای بدبخت دنیاست. پدر این به اصطلاح آدم، پنج ماه قبل از به دنیا آمدن او متواری شده بود! مادرش هم از سر بدبختی بعدها مجبور شد به یک عرب بیابانی شوهر کند. شهری که صدام در آن به دنیا آمد چیزی نداشت جز این که قبل ترش «صلاح‌الدین ایوبی» در آن به دنیا آمده بود. همین هم باعث شده بود که صدام همیشه

خودش را با او مقایسه کند و استخوان‌های وی را در گور بلرزاند. ابراهیم حسن یا همان ناپدری، حسابی از صدام کار می‌کشید و حتی مجبورش می‌کرد تا دزدی کند و به همین دلیل هم صدام تا آخر عمرش از مال و آبرو و تاریخ و هر چیزی که دم دستش بود، دزدی کرد در همین ایام، چوپانی و هندوانه‌فروشی هم کرد و متأسفانه به حیاتش ادامه داد.

ده‌ساله که شد، رفت بغداد؛ مثلاً به‌قصد تحصیل. دایی صدام از ارتش اخراج شده بود و درس می‌داد. برای همین می‌خواست تا به صدام هم چیزی یاد بدهد اما نمره پایین و شر بودن صدام آموزش را سخت کرد. به قول سعدی مثل گردو گذاشتن روی گنبد بود.

صدام، بغداد آمدنش را هم مدیون همین دایی و پسر دایی‌اش است که سال‌های بعد حسابی ادای دین کرد و پسر دایی را کشت تا بیش از حد محبوب نباشد. دختر این دایی را هم به زنی گرفت که بعداً او را هم زندانی کرد. خلاصه از همان دوران اهل جبران کردن بود هرچند به دلایل نامعلوم برعکس جبران می‌کرد!

بیست ساله که شد، رفت سراغ حزب بعث که از همان اول طرفدار کاربرد زور بود؛ و این همان چیزی بود که به مذاق صدام خوش می‌آمد آن موقع در عراق

ژنرال عبدالکریم قاسم همه‌کاره بود که از بعضی‌ها خوشش نمی‌آمد، برای همین هم صدام و دوستان تصمیم گرفتند چند گلوله به سمش بزنند و فرار کنند. امروزی‌ها به این کار ترور می‌گویند. این ترور موفق نبود و صدام که مجروح شده بود فرار کرد سوریه.

در سوریه و مصر، صدام تغییر کرد و کم‌کم شد صدامی که معروف هست و می‌شناسیم.

با کودتای ژنرال حسن البکر که از دوستان صدام بود، او هم برگشت بغداد و بعدها شد معاون رئیس‌جمهور، اما در باطن همه‌کاره کشور، روشش هم خیلی ساده بود: سرکوب!

این جناب صدام از یک‌جایی دیگر از معاونت خسته شد؛ برای همین هم با جرزنی، بازی را به هم زد. حسن البکر هم که خسته شده بود و شاید حسابی هم ترسیده بود، قبول کرد که بدون خونریزی و مثل آدم برود کنار.

بعد از ریاست، دشمنانش را به هر چند دسته که تقسیم می‌شدند، عمدتاً با یک روش ساکت می‌کرد؛ اعدام. برای نمونه یک‌بار خیلی از رقبایش را گردن زد بعد با خونسردی هرچه تمام‌تر از بین اجساد عبور کرد و از بالکن ساختمان



که اصولاً کویت یک استان عراق بوده، صدام قبل از این از کویتی‌ها می‌خواست که بدهی ۳۰ میلیارد دلاری او به آن‌ها بابت جنگ با ایران را ببخشند! بعدش هم گرفتن کویت، اما این قصه دیگر مثل حمله به ایران نبود که همه پشت صدام در بیایند و از او حمایت کنند. این بار همه افتادند به جانش و البته به جان ملت بیچاره عراق.



■ آخرش را هم که شما می‌دانید:

این تصویر مشهور صدام است با ریش انبوه و موی پریشان که از عمق سوراخی تنگ و تاریک سر بیرون آورد و گفت «من صدام حسین هستم رئیس‌جمهور عراق».

■ دادگاه ویژه محاکمه صدام در ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۵ دیکتاتور پیشین عراق را فقط برای یک اتهامش که قتل عام اهالی روستای دجیل بود به اعدام محکوم کرد. اعدام صدام خیلی زود عملی شد تا خیلی از اسرار مگو از زبانش درز نکند.

روزنامه را به شکلی مجزا اداره می‌کرد و حکومتی برای خودش داشت. او وقتی رئیس کمیته المپیک عراق بود، حسابی از خجالت ورزشکاران بازنده درمی‌آمد و مثلاً فوتبالیست‌ها را مجبور می‌کرد تا با توپ بتونی فوتبال بازی کنند.

قصی هم که پس از صدام دومین شخصیت پرنفوذ و قدرتمند این کشور حساب می‌شد، فرمانده گارد ریاست‌جمهوری و سازمان امنیت خاص عراق بود. چون صدام همیشه سرش گرم تربیت رقبایش بود، دو پسرش بی‌تربیت بزرگ شدند. یکی عروس را در همان مجلس عروسی دزدید و دیگری چهار اسیر بیچاره را با هفت‌تیر خودش کشت و دستور داد تا ۳۰۰ اسیر دیگر را هم قتل عام کنند.

حمله به ایران هم که قصه پرسوز خودش را دارد. به گفته کارشناسان حدود ۴۰۰ میلیارد دلار به ما ضرر و زیان مادی زد. جدای از حدود ۳۰۰ هزار شهید و صدها هزار مجروح و... .

جنگ با ما که تمام شد و صدام که به‌غلط کردم افتاد، پیش خودش فکر کرد که حالا که نتوانستم ایران را بگیرم کویت را که می‌توانم! بنابراین گفت

ریاست‌جمهوری برای مردم و هوادارانش دست تکان داد. تا ۲۴ سال بعد اوضاع دقیقاً به همین شکل پیش رفت.

صدام خودش را خیلی مردمی حساب می‌کرد و به‌خاطر همین هم بود که سازمان جاسوسی عراق همیشه درصدد یافتن منازل بودند که عکس صدام را روی طاقچه نداشتند. حتی صدها هزار ساعت مچی در عراق توزیع شده بود که بروی صفحه آن‌ها عکس صدام منقوش بود تا مردم این رهبر عربی را روز و شب ببینند و کفاره گناهانشان باشد.

در حکومت صدام شیعیان و کردها چیزی حساب نمی‌شدند و آن‌ها که چیزی حساب می‌شدند ۲۰ درصد مابقی جمعیت بودند.

صدام دو تا پسر داشت که برای خودشان صدامی بودند؛ مثلاً عدی، هم‌زمان چندین زندان، دادگاه، نیروی نظامی، شبه‌نظامی، شبکه تلویزیونی و